

## اشعار کار در کهگیلویه و بویراحمد

سید محمدباقر کمال‌الدینی<sup>۱\*</sup> محمد جاودان خرد<sup>۲</sup>

(تایخ دریافت: ۹۳/۳/۲۵، تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۰/۷)

### چکیده

اشعاری که در زمینه کار و شغل در فرهنگ شفاهی کهگیلویه و بویراحمد سروده شده است، بخش وسیعی از ادبیات این مرز و بوم را تشکیل می‌دهد. مردان و زنان این استان برای انجام هر کاری شعری هم‌نوا با کننده کار دارند که مضمون و موسیقی متناسب با آن را دارد و انگیزه خوبی برای انجام کارهاست. این اشعار مجموعه‌ای از تفکرات، انگیزه‌ها و حالات روانی هنگام کار است که غنای ادبی آن نشان از قدمت ادبی مردم این استان دارد. در جامعه عشایری و روستایی کهگیلویه کارهایی از قبیل برنج‌کوبی، بلوط‌کوبی، شیردوشی، دوغ‌زنی، نشاکاری برنج و به‌چرا بردن بره‌ها، با خواندن اشعاری همراه بوده که متناسب با وضعیت و شرایط آن کار برای تسریع، سرگرمی و فرار از خستگی خواننده می‌شد. در این پژوهش تلاش شده است به بررسی و واکاوی این اشعار پرداخته شود.

**واژه‌های کلیدی:** ادبیات عامه، شعر لری، شعر کار، کهگیلویه و بویراحمد.

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور (نویسنده مسئول)

\* kamaladdini@pnu.ac.ir

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

## ۱. مقدمه

نوشتن در حوزه نثر ادبی-که با نثرهای معمول و غیر ادبی تفاوت‌های اساسی دارد- کاری خاص و با قوانین و اصول ویژه‌ای است. حس و عاطفه و خیال و ویژگی رایج بیشتر نوشته‌های ادبی است که در قالب کشیدن و به‌ساختار درآوردن آن‌ها کاری دشوار است. بی‌گمان اگر مؤلفه‌های ادبی از فرهنگ شفاهی و نانوشتۀ مردم به‌دست آید و به زبان محاوره و گفتمان روزمره، و با لهجه‌ها، لحن‌ها و شیوه‌های گوناگون بیان شود، پرداختن به آن کار دشوارتری خواهد بود.

مردم سرزمین ایران با قدمت و دیرینگی بسیار، برای پیشبرد زندگی و کنار آمدن با سختی‌ها و دشواری‌ها فرهنگ و ادبیاتی ژرف و جدی با کارکردی عملی و روان‌شناسانه داشته‌اند. در این میان اشعار، نغمه‌ها و ترانه‌های بسیاری سینه‌به‌سینه منتقل شده و بر زبان ساده و بی‌ریای روستاییان و عشایر جاری گردیده است.

هدف از خواندن و کشف روح ادبی و احساسی اشعار و ترانه‌های محلی، پی‌بردن به این واقعیت است که مردم این سرزمین چگونه با خیال، تصویر و رنگ کنار آمده و زندگی را باور داشته‌اند. در پناه کوه‌ها و دشت‌ها با تفت گرما و سوز سرما بی‌پای‌پوش در نشاکاری و برنج‌کوبی و ... به یاری یکدیگر برکت را به سفرۀ خانواده آورده‌اند.

منطقه‌ای که اکنون کهگیلویه و بویراحمد نام دارد، از نظر تاریخی و ادبی پیشینه‌ای کهن دارد. هرچند در گذشته‌ای نه‌چندان دور، این منطقه جزء یکی از بلوک‌های فارس بوده که خود شامل دو قسمت می‌شده است: قسمت شمال شرقی که سردسیر و کوهستانی بود و آن را پشت‌کوه می‌نامیدند و قسمت جنوبی و غربی که نره‌کوه بود و بهبهان نامیده می‌شد.

در دوره باستان، محدوده کهگیلویه انشان یا انزان نامیده می‌شد که شامل کهگیلویه و ممسنی بوده است. پژوهشگران بر این باورند که مردمان انزان خود بخشی از مردمان پارس و با هخامنشیان هم‌نژاد بوده‌اند.

استان کهگیلویه و بویراحمد در سال ۱۳۴۲ به دلایل سیاسی پدید آمد، اما به اندازه تاریخ ایران قدمت دیرینه دارد. اگرچه باستان‌شناسان دقیقاً به سابقه آن اشاره نداشته و لیکن به دلیل قرار گرفتن در شرق تمدن عیلامی تپه‌های باستانی، قدمتی برابر به هزاره سوم پیش از میلاد را نشان می‌دهد (سایت استانداری).

از آغاز تاریخ ادبیات مکتوب در استان اطلاع دقیقی در دست نیست، اما در زمان قاجار از روزگار محمدعلی شاه نخستین شاعران کهگیلویه و بویراحمد این‌ها بوده‌اند: ۱. میرزا ابراهیم ملتجی. ۲. میرزا محمدابراهیم مازون. ۳. میرزا ابوالخلیل شوقی. ۴. خداکرم بویراحمدی (هادی‌پور، ۱۳۹۲: ۲۸). اما تاریخ ادبیات شفاهی این استان و هر قومی با تاریخ آفرینش آن قوم مقارن است. از آنجا که این استان، کوهستانی و سخت‌گذر بوده، کمتر از سوی دولتیان حمایت می‌شد و مردم بی‌بهره از خدمات دولت، خود تولیدکننده بودند و اسباب ضروری زندگی را تأمین می‌کردند. چشم مردم عشیره به آسمان بوده است. اگر باران می‌بارید، بره‌اش گوشتی می‌گرفت (چاق می‌شد) و شیرش رونقی داشت. اگر آسمان ناخن خشکی می‌کرد، کشاورزی بی‌رونق بود و چهره کریه فقر، خود را با اخم فراوان نشان می‌داد. در این وضعیت مردم از ذوق و قریحه خود استفاده می‌کردند و برای رهایی از خستگی کار و ایجاد فضای مفرح در انجام کارهایی از جمله نشاکاری، برنج‌کوبی، بلوط‌کوبی، شیردوشی، دوغ‌زنی و به چرا بردن بره‌ها به سرودن و در نهایت خواندن اشعار می‌پرداختند.

## ۲. پیشینه تحقیق

در زمینه موضوع این تحقیق تاکنون پژوهش‌های اندکی صورت گرفته است که به شکل گذرا به آن پرداخته‌اند. در پایان‌نامه کارشناسی ارشد فریدون داوری اشاره‌ای گذرا به موسیقی کار شده، ولی تشریح نشده است. در کتاب‌های مردم‌کوهگیلویه و بویراحمد، تألیف نورمحمد مجیدی و مراسم عروسی و دگرگونی‌های آن در کوهگیلویه

و بویراحمد تألیف یعقوب غفاری اشعار برنج کوبی جمع آوری شده‌اند. در این دو کتاب بسیاری از اشعار قدیمی بی‌کم‌وکاست جمع آوری شده‌اند. در این پژوهش از دو شیوه تحقیقات میدانی و کتابخانه‌ای استفاده شده است. از آنجا که تاکنون کسی به شکل علمی به این مقوله نپرداخته است، انجام این کار کمی دشوار بود، زیرا با کمبود منابع مواجه بوده‌ایم که با انجام مصاحبه با افراد محلی و محققان این نقص کمی جبران گردید.

### ۳. انواع شعر کار در کهگیلویه و بویراحمد

اشعار کشاورزی شامل: اشعار نشاکاری، اشعار برنج کوبی، اشعار بلوط کوبی. اشعار دام‌پروری شامل: اشعار شیردوشی، اشعار دوغ زدن، اشعار به چرا بردن بره‌ها.

#### ۳-۱. اشعار کشاورزی

##### ۳-۱-۱. اشعار نشاکاری (برنج کاری)

هنگام نشای برنج، کارگران- اعم از زن و مرد- برای اینکه رقابتی بین گروه ایجاد شود و نیز نوعی انرژی مثبت به افراد داده شود، مبادرت به خواندن شعر می‌کردند. طول مصراع این اشعار کوتاه و ضربی بود و افراد را به تلاش بیشتر برای عقب‌نماندن از دیگران تهییج می‌کرد. قافیه در پاره‌ای اوقات رعایت نمی‌شد و بیش از شکل و ساختمان شعر، محتوا در نظر گرفته می‌شد. کارگران مرتب «یالی یوسه» یعنی «یا علی نشا کنید» را سر می‌دادند:

- یالی یوسه، بگو یوسه، یالی سوسه کار تولک، دلم ایدکه، همی قریکه

Yāli yowsa bego yowsa, Yāli yowsa/ Kār tulake, delom idake, hay gorbake

برگردان: کار نشاءکاری است. دلم نگران است. صدای قورباغه بلند است. دلم نگران است. آوای قورباغه به گوش می‌رسد.

- هئی گویلم، نیک بزنید، چی مُرگلم

Hay gouyalom, nek bezanid, či morgalom

برگردان: ای برادرانم! مانند مرغ که تندتند به زمین نوک می‌زند، تندتند بذرها را در زمین بکارید.

- هئی قضاَت، وِردا پات، سوز کن جات، هئی بلات، بلات جونم

Hay gazāta, vardā pāta suz kon Jāta hay balāta, balāta junom

برگردان: فدایت شوم پایت را بردار (زودتر کار کن). با کاشتن بذر برنج زیر پایت را سبز کن. فدایت شوم، بلایت به جانم.

- هئی گویلم، جاهل دارم، وقتِ کارم، نه بیکارم، غم ندارم

Hay gouyalom, jāhel dārom, vaqte kārom, na bikārom, qam nadārom

برگردان: ای برادرانم! نیروی جوان دارم. وقت کار است. من بیکار نیستم و غمی ندارم.

- تیم گش لیش، شُل زن لیش، گل وِ ریشش، وا خیش وُ خیشش، وا هَم ریشش

- (جاودان خرد، ۱۳۹۳)

tim kaš liše, šolzan liše, gol va rišeš, va xešo xišeš, va homrišeš

برگردان: کسی که نهال می‌آورد، ضعیف است. کسی که درو می‌کند ضعیف است. گلاب به ریش او با پدرزنش و باجناقش.

گاه کارگران در قالب شعر بر سر هم داد می‌زنند و با زبان کنایه و طعن می‌گویند:

صدای دست شما را هنگام نشا نمی‌شنوم، خسته نباشید ...!

- یوسه‌وسه، سوز قد بهسه، نبی خهسه، مو نیبِنم شریِ دهسه

yousa yousa, suze qad bahse, nabaiahsa {xahsa}, mo nibinom Šorapai dahsa

برگردان: منظور تخم است که زمین را به رنگ سبز درآورده است. خسته نباشید، من صدای دست شما را نمی‌شنوم (جاودان اصل، ۱۳۹۰: ۸۱).

با بررسی نمونه‌های اشعار به این نتیجه می‌رسیم که:

۱. از آن جا که مردم این استان صد درصد شیعه هستند، در تمام کارها از حضرت

علی<sup>(ع)</sup> یاری می‌طلبند؛ چنانچه هنگامی که می‌خواهند به نوزاد راه‌رفتن بیاموزند،

- تکیه کلامشان «علی، علی» است. در نمونه نخست کلمه «یالی» مخفف «یا علی» است که حکایت از علوی بودن این مردم دارد.
۲. احساس و عاطفه در میان عشایر در حد اعلاست، وقتی گروه را برای تلاش بیشتر ترغیب می کنند به آن ها فدایت شوم می گویند: «هی قضا، وِردا پات، سوز کن جات، هی بلات، بلات جونم».
۳. هرچند سراینده این اشعار مردم اُمی بودند، اما شعرشان سراسر موسیقی بود. تکرار مصوت «ش» و «ل»:
- «تیم کش لیش، شل زن لیش، گل وریشش، وا خیش و خیشش، وا هُمَریشش»  
و تکرار مصوت «س»:
- «یوسه و سه، سوز قد بهسه، نبی خهسه، مو نیبیم شری دَهسه».
۴. «همیشه هنر عامیانه ساده تر و در رعایت معیارها باگذشت تر است، همان گونه که در قافیه های اشعار عامیانه آسان گیری های بیشتری نسبت به شعر سنتی وجود دارد» (وحیدیان کامکار، ۱۳۷۰: ۷۴). در اشعار کار عشایر قواعد عروضی و قافیه رعایت نشده است؛ هرچه هست ذوق و قریحه شخصی است همراه با احساس درونی (نک: بیشتر اشعار مقاله).

### ۲-۱-۳. اشعار برنج کوبی

اشعار مربوط به برنج کوبی و شیوه اجرای آن حکایت جالبی دارد. در زمان قدیم که خبری از آسیاب نبود، قبل از شروع مراسم عروسی و گاهی ختنه سوران پسران ایل، زنان آبادی دور هم جمع می شدند تا به برنج کوبی برای تهیه غذای عروسی پردازند. انجام این عمل به این صورت بود که شلتوکها را در ظرفی به نام سرکو یا سیرکو<sup>۱</sup> (معادل فارسی هاون) می ریختند. دو زن اطراف سرکو می نشستند و با دسته سرکو- که چوبی بود- بر روی شلتوکها می کوبیدند تا برنجها از پوست جدا شوند. هنگامی که

یکی از زن‌ها دسته را به درون سرکو می‌کوبید زن دیگر- که روبه‌رویش بود- دسته سرکوی خود را بالا می‌برد و وقتی زن روبه‌رویی دسته سرکو را بالا می‌آورد، این زن دسته را به درون سرکو می‌کوبید و برعکس. این عمل را زنان چنان منظم و بادقت انجام می‌دادند که هیچ‌گاه دسته‌ها با هم برخورد نمی‌کرد. این کار را همه زنان گروه انجام می‌دادند.

نکته جالب هنگام این عمل خواندن اشعار برنج‌کوبی از سوی یکی از زنان خوش‌آواز گروه است که اشعار را می‌خواند و بقیه با کلمات «های بو یا های وو» جواب می‌دادند.

هر مصراع این اشعار- شبیه به اشعار دوری- به چند تکه کوچک‌تر تقسیم می‌شود. موسیقی این اشعار روان و ضربی بود به شکلی که هنگام برنج‌کوبی، نفس انجام‌دهنده کار بند نمی‌آمد؛ یعنی هنگامی که دسته را بالا می‌بردند یک تکه مصراع و وقتی که دسته پایین می‌آمد تکه دیگر مصراع خوانده می‌شد و این خود هیجان و شتاب برنج‌کوب را بیشتر می‌کرد و حتی چنان حس رقابتی ایجاد می‌کرد که هیچ کس از دیگران عقب نمی‌ماند.

با اندکی تأمل در این اشعار به خوبی متوجه می‌شویم که سراینده این اشعار با استادی کامل، همه جوانب زیبایی سخن را سنجیده و چنان تناسب عمیقی بین موسیقی و مضمون ایجاد کرده است که شادی را به گروه هدیه می‌کند و افزون بر این خستگی را می‌کاهد و انگیزه افراد را برای تلاش بیشتر بالا می‌برد.

زمان سرایش و نخستین سرایندگان و مبدعان این اشعار بر ما مجهول است. این اشعار به صورت سینه‌به‌سینه در عروسی‌ها و مراسم ختنه‌سوران<sup>۲</sup>- اغلب فرزندان افراد متمکن- به نسل‌های بعد منتقل شده است. با ورود آسیاب‌های آبی و بعدها نوع صنعتی آن به روستاها و شهرها، این اشعار رو به فراموشی سپرده یا کم‌رنگ شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که جمع‌آوری انواع آن‌ها سخت و مشکل بود. با مراجعه به ریش‌سفیدان ایل و نویسندگان و مطلعان محلی، شعرهای دست‌وپا شکسته‌ای جمع گردید، اما در

کتاب‌های مراسم عروسی و دگرگونی‌های آن در کهگیلویه و بویراحمد اثر یعقوب غفاری و مردم و سرزمین کهگیلویه و بویراحمد تألیف نورمحمد مجیدی کرابی، اشعار زیبا و در خور تحسینی جمع‌آوری شده‌اند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- تا بریم، های بُو؛ سرگه دنا<sup>۳</sup>، های بُو؛ سرچشمه میشی<sup>۴</sup>

یا و بُو، های بُو؛ دل دوسی مون، های بُو؛ یا قوم و خویشی

Tā bereim hāy bu, sare koh dena hāy bu, sare Češma miši  
yā vabu hāy bu, dele dusimun hāy bu, yā qoumo řishi

برگردان: بیا تا برویم بالای کوه در کنار چشمه میشی یا به بهانه دوستی مان، یا به بهانه خویش و قومی مان.

- مال گل، های بُو؛ بارکرده بی، های بُو؛ باش ایکنم بار

و خدا، های بُو؛ ره بوژره، های بُو؛ و دل گور و دار

māle gol hāy bu, bār kerda bi, hāy bu, bāš ikonom bār  
va xoda, hāy bu, rah bovere, hāy bu, va dele gurow dār

برگردان: آبادی گل (معشوق) کوچ کرده بود و من با آن کوچ می‌کنم. ای خدا راه ببرد (نگاهی بکند) دل سوخته را.

- تا بریم، های بُو؛ سرگه دنا، های بُو؛ من وُرد احساس

بو بنیم، های بُو؛ و بو چویل، های بُو؛ و گل برنجاس

Tā bereim hāy bu, sare koh denā, hāy bu, mene vorde ehsas  
Bu benim, hāy bu, vabu čavil, hāy bu, va gole berenjas

برگردان: بیا تا برویم بالای کوه دنا در یورت (جایگاه احساس) و گل چویل و گل برنجاس (گل بومادران) را ببوییم.

- صُب دنا، های بُو؛ ظهر خومی<sup>۵</sup> یه، های بُو؛ شوچاسه خواره

گل غریب، های بُو؛ مجنون غریب، های بُو؛ دل تحله خارو

Sobe danā, hāy bu, zohre xomei ya, hāy bu, šow Čāsa xare  
Gole qarib, hāy bu, majnun garib, hāy bu, dele tahla xare

برگردان: صبح کوه دنا، ظهر کوه خامی و شب در چاسه خار هستند. یارغریب، مجنون غریب و دلم تلخ‌کام و نگران است.



- تا بریم، های بُو؛ سرگه نیر، های بُو؛ دنیانه بینیم  
بو بنیم، های بُو؛ و ابریشم، های بُو؛ خاری بچینیم

Tā bereim, hāy bu, sare kohe nir, hāy bu, denyāna binim  
Bu benim, hāy bu, va abrišom, hāy bu, xāri bečīnim

برگردان: (بیا) تا بالای کوه نیر برویم و از آن بالا دنیا را ببینیم و در آنجا گل‌های آویشن را بو کنیم و گل‌های معطر خاری<sup>۷</sup> را بچینیم.

- چه نخشه، های بُو؛ جر بکنی، های بُو؛ مازة و مازة  
پات واپوو، های بُو؛ آبریشمی، های بُو؛ زر خین تازه

(غفاری، ۱۳۹۰: ۴۸-۴۹)

Če xaše, hāy bu, jar bekoni hāy bu, māza va māza  
Pāt vābu, hāy bu, abrišomi, hāy bu, zere xine tāza

برگردان: چه قدر خوش است که روی این تپه و آن تپه دعوا بکنی. تو که همچون ابریشم لطیف و نرم هستی، پاهایت به خون آغشته بشود.

- و خدا، های بُو؛ من بکش های بُو؛ سی رنگ زردت  
خوم واتم، های بُو؛ بره بندی، های بُو؛ سی رف دردت

va xodā, hāy bu, mena bokoš, hāy bu, si range zardet  
Xom vābam, hāy bu, barei bandi, hāy bu, si ræfe dardet

برگردان: خدا مرا به سبب رنگ زردت بکشد، من بره پرواری برای رفع دردت می شوم.

- سوزی، های بُو؛ با نمکی، های بُو، گل ری زمینی  
و حرفم، های بُو؛ باور مکن، های بُو، تا خوت نبینی

(مجیدی کرایبی، ۱۳۸۴: ۵۸۸)

Suoza yey, hāy bu, bā namaki, hāy bu, gole ri zamini  
Va harfom, hāy bu, bāvar makon, hāy bu, tā xot nabini

برگردان: تو سبزه بانمک هستی و گل روی زمینی. تا خودت مشاهده نکنی به حرفم باور نکن.

با بررسی نمونه اشعار می بینیم که:

۱. کلمه «های بو»، به معنی «بله باشد» است. حاصل این جواب دادن دو استنباط دارد: الف) تأیید شعری است که خانم تک‌خوان می‌خواند: «سوزۀ‌ی، های بُو؛ با نمکی، های بُو، گل ری زمینی» (های بو: هستم)، ب) اعلام حضور و آمادگی است، برای ادامه و همراهی در کار: «تا بریم، های بُو؛ سر کُ نیر، های بُو؛ دنیانه بینیم» (های بو: هستم: آماده هستم).
۲. کلمه «های بو» برای تولید موسیقی و آهنگ بیشتر و حتی برقراری ارتباط موسیقی شعر با ضربه‌ای است که خانم‌ها به درون «سرکو» می‌زنند.
۳. این موسیقی از طبیعت و مظاهر طبیعی، کوه‌ها، دشت‌ها، گیاهان و نفس پرندگان گرفته شده و با وجود عاشقانگی به دور از ابتذال و رفتار غیرفرهنگی است.
۴. زندگی ایلی و عشایری متضمن روحیه همکاری و ارتباط متقابل در میان تمامی اعضای یک قبیله است. نقش تعاون و همکاری ایلی در برپایی مراسم شادی در این اشعار- که بازگوکننده یکی از مراسم مناطق عشایری است- به وضوح قابل مشاهده است.

### ۳-۱-۳. اشعار بلوط‌کوبی

شاید بتوان گفت بلوط توت‌م عشایر است، زیرا آنان با بلوط می‌زیسته‌اند، با بلوط بزرگ می‌شده‌اند، با بلوط خود را گرم نگه می‌داشته‌اند، از آن روشنایی می‌گرفتند و حتی با آن می‌نوشتند.

ما با بلوط ریشه در خاک آشناییم      فرزند آریوبرزن از کوه دنایم

(داوری، ۱۳۸۰: ۶۳)

بلوط آن‌چنان وارد زندگی ایل شده که حتی لالایی‌های کودکان نیز، رنگ‌وبوی بلوط را دارد:

لالا/لا/لا گل قالی      بوات رهته و جاش خالی

لالالالالگل سینه مامان باید بلی بچینه

Lālālālā, gole gali// bovāt rafte vo jāš xāli

Lālālālā, gole sine// māmān bāyad bečine

برگردان: لالالالال گل قالی بابات رفته و جایش خالی است. لالالالال گل سینه (گل زینت‌بخش سینه) مامان باید بلوط بچیند (دانشگاه آزاد واحد یاسوج، ۱۳۹۰: ۷۵).  
در زمان قدیم که خبری از آسیاب نبود، این نان خوراک نخست نیاکان ما بود. بلوط که در گویش لری به آن «بلی» گفته می‌شود، میوه‌ای به رنگ نیمه‌زرد و با پوسته‌ای کلفت است که در گذشته‌ای نه‌چندان دور، غذای اصلی زاگرس‌نشینان و مردم کهگیلویه و بویراحمد بوده است. در حال حاضر بلوط دیگر در سبد غذایی همه افراد جامعه قرار نمی‌گیرد، ولی چون غذایی که از آن درست می‌شود (کَلگ) ارزش دارویی دارد، از آن به‌عنوان نوعی درمان استفاده می‌کنند. مضاف بر آن از پوست آن برای رنگرزی و سایر موارد دارویی و صنعتی استفاده می‌شود.

در گذشته زنان خانواده، بلوط‌های چیده‌شده را روی سنگی می‌گذاشتند و با دسته سنگ آن را خرد می‌کردند تا به آرد تبدیل شود. هنگام بلوط‌کوبی زن یا دختر جوان و خوش‌آوازی شروع به شعرخوانی می‌کرد و دیگران که با دسته وسیل (سنگ مشتی سرین و زیرین) بلوط می‌کوبیدند در جواب اشعارش می‌گفتند:  
هایه، هایه، هایه، هایه

Hāya, Hāya, Hāya, Hāya

اَرسِی پاشنه بلند جوروی شبرو باراللا مِن بَغلت سیر بکنم خَو

Ersiye pāšna boland, juroye šebrow/ bārelā mene bagalet sir  
bekonom xow

برگردان: کفش پاشنه‌بلند، جوراب شبرو (نوعی جوراب بوده)، خداوندا! در بغلت به اندازه‌ای بخوابم که سیر شوم.

اَرای خَی بوس بکنی بیو کو رو برنونه بی نخوت بیا شاید جبر وائبو

bernow na bei xot biā šāyad jar vābu/Ar ixei bus bokoni beio lower u

برگردان: اگر می‌خواهی مرا ببوسی بیا کنار رودخانه. تفنگ برنو را با خودت بیاور، شاید دعوا شود.

نیتَرُم بُنگِتِ کَنَم نَه خُوتِ ایایی      بی وفایِ تِی تونِه، تِی مو نیایی

Nitarom bonget konom, na xot eiāyi/bivafāyi tei tone, tei mo neiayæ

برگردان: نمی‌توانم صدایت کنم و نه خودت می‌آیی، پس بی‌وفایی از آن توست که پیش من نمی‌آیی.

شَو تا صُب و مِن مال پیتِ ای وَراری      نکنی کارِ بَدی وُ شَرمساری

šow tā sob va mene māl pit ivarāri/ nakone kāre badi vo šarmsāri

برگردان: ای معشوق از شب تا صبح که در آبادی می‌چرخ، نکند که کار بدی بکنی و مایه شرمساری بشوی (مجیدی کرابی، ۱۳۸۱: ۵۰۴).

با بررسی نمونه اشعار می‌بینیم که:

۱. این اشعار با مضامین شاد و عاشقانه، وزنی روان، ضربی و شاد دارند. از آنجا که نان بلوط با رنج و سختی‌های فراوان به‌دست می‌آید، تا آماده‌شدن غذا (هنگام کوبیدن بلوط) زنان نمی‌توانستند شادی خود را پنهان کنند؛ لذا از اشعار شاد و عاشقانه استفاده می‌کردند:

اِرسی پاشنه بلندِ جورومیِ شبرو      باراللا مِن بَغلتِ سیرِ بکنم خَو

۲. با توجه به اینکه از زمان‌های خیلی دور (شاید از ابتدا) غذای اصلی این مردمان

بلوط (کَلگ) بود، این اشعار نیز وجود داشته و در مراسم بلوط‌کوبی خوانده می‌شد.

۳. «در یک بافت ایلی به خاطر شرایط خاص و محدودی که زنان دارند، اصولاً شاعر زن پیدا نمی‌شود و یا ممکن است به‌ندرت پیدا شود. در این بستر نه‌تنها شعر عاشقانه‌ای توسط زنان سروده نمی‌شده است، بلکه اگر موردی بوده، مورد تقبیح دیگران قرار می‌گرفته است» (موسوی، ۱۳۸۵: ۱۶۴).

در اینجا به اشعاری برمی‌خوریم که کاملاً زنانه‌اند، ولی سراینده آن‌ها مرد است:

آرایخی بوسِ بکنی بیو کُو رُو      برنو نَه بی خُوتِ بیا شاید جَرآبو

در این شعر که سراینده آن مرد است، کاملاً مشخص است که راوی فرضی زن است. با وجود این، رگه‌هایی از جنسیت مردانه در این بیت دیده می‌شود. شاعر پرخاشگر و جنگ‌دوست بویراحمدی حتی در خلوت حالات عاشقانه زنی فرضی نتوانسته تفنگ خود را فراموش کند و رد پای خود را بدین صورت در شعر به جا گذاشته است.

۴. پاکی عشق و نگاه عاشقانه به معشوق و حتی پرهیز از ناپاکی و شرمساری حلقه اتصال و تعهد اخلاقی بین آن دو است که در این اشعار بازگو شده است:

شو تا صب و من مال بیت ای وزاری      نکنی کار بدی و شرمساری

#### ۳-۱-۴. اشعار دام‌پروری

##### ۳-۱-۴-۱. اشعار شیردوشی

چنانچه اشاره شد در زندگی ایلپاتی برای انجام هر کاری از شعر و موسیقی متناسب با همان کار استفاده می‌شد. اشعار شیردوشی از این جمله‌اند. مردم ایل هنگام دوشیدن گاو برای اینکه شیر بیشتری بدهد، شعری مخصوص می‌خواندند. این اشعار از نظر روانی در روحیه گاو اثر می‌گذاشت، زیرا با صاحبش انس می‌گرفت و از اینکه صاحبش در قالب شعر با وی سخن می‌گفت و درد دل می‌کرد، لذت می‌برد و چند برابر شیر می‌داد.

پی پی پی بی گام اومه      گای جونیم شای اومه

Pi pi pi gām uma/ gāye junim šay uma

برگردان: پی پی پی گاوم آمد. گاو عزیزم شاد آمد.

-گام برنی که بهاره      که و کمره بُرناده

Gām barni ke bahāre/ koh vo kamara bornade

برگردان: گاوم فریاد زد که بهار شده است و با فریاد خود کوه و کمر را از هم پاره

کرد.

-تا گام و دون ایایه دَهِس و پام و جون ایایه

Tā gām va dun eiāye/ dahs -o- pām va jun eiāye

برگردان: وقتی که گاوم برای غذاخوردن به طویله‌اش برمی‌گردد دست و پای من  
جان می‌گیرد.

-پی پی پی جون دلم شای اُمی سر منزلم

Pi pi pi june delom / šāy umei sare manzelom

برگردان: پی پی پی گاو جان و دلم، به منزلم شاد آمدی.

-ماده گویی خوش خوبه که ایایه به دونه

Māda gouyi xoš xube/ ke iyāye be dune

برگردان: گاو ماده‌ای خوب است که خودش به طویله‌اش برمی‌گردد.

-تا گام اومه دونه گروه دَهِس و پام جون گروه

Tā gām uma duna gerow/ dahs -o- pām juna gerow

برگردان: وقتی گاو آمد و غذایش را خورد، هم‌زمان دست و پای من هم به جان  
آمد.

-هرکه بزیه گامه بی چو خدا گاش بمیره تا نخره دو

Har ka bezane gāma bi ču/ xoda gāš bemire tā naxare du

برگردان: هرکس گاوم را باچوب بزند، الهی! گاوش بمیرد تا دیگر دوغ نخورد.

- تاس بدِه بدوشم (tāsa bede bedušom): ظرف شیر را بده تا گاو را  
بدوشم.

- کره ش بدِه بنوشم (karaša bede benušom): کره آن را بده تا بنوشم.

- دوشه بدِه بجوشم (duša bede bejušom): دوغش را بده تا آن را برای

تهیه کشک بجوشانم (جاودان خرد، ۱۳۹۳).

با بررسی نمونه‌های اشعار می‌بینیم که:

۱. با توجه به اینکه قوت غالب عشایر محصولات دامی بود، ادامهٔ حیاتشان را منوط به داشتن دام و محصولات آن می‌دانستند. لذا از تمام توانشان - حتی توان هنری - برای تولید بیشتر دامشان بهره می‌بردند:

تا گام و دون ایایه دَهِس و پام و جون ایایه

۲. پستان گاو چهار لولهٔ خروجی برای دوشیدن شیر دارد. مادر عشایری<sup>۸</sup> هرگاه یکی از این لوله‌ها را برای دوشیدن شیر به پایین می‌کشید، «پی» می‌گفت و این عمل به صورت الکلنگی<sup>۹</sup> تکرار می‌شد. این موسیقی و هماهنگی آن با دست دوشنده به تولید شیر بیشتر می‌انجامید:

پی پی پی گام اومه گای جونیم شای اومه

۳. این اشعار ساده و بی‌پیرایه‌اند، سرایندهگان این اشعار جهان‌بینی ساده‌ای دارند، زیرا ترانه‌های محلی با تودهٔ مردم سروکار دارد و مردم عادی جز بیان سادهٔ مطلب غرضی ندارند. به هر حال اگر این ترانه‌ها دشوار و پیچیده باشند، به سادگی از حافظه‌ها محو می‌شوند (ذوالفقاری و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

هرکه بزَنه گامه بی چو خدا گاش بمیره تا نخره دُو

### ۲-۴-۱-۳. اشعار دوغ‌زنی

مادر ایلپاتی هنگام خروس‌خوان با آواز گنجشک‌ها برای زدن دوغ بلند می‌شود. برای اینکه ماست تبدیل به دوغ شود، ابتدا ماست را داخل مَشک می‌ریزد و مشک را به سه‌پایه‌ای که در زبان محلی «مَلار»<sup>۱۰</sup> نام دارد، چنان به عقب و جلو می‌برد تا کَره از دوغ جدا شود. او صدای مشک خود را با صدای گنجشک‌ها هم‌نوا می‌کند و می‌گوید:

- هی دو هی دو، بَنگِشْتَم سَرِ چو

hei dow, hei dow, bengeštakom sare čuwa

برگردان: ای دوغ، ای دوغ! گنجشکم بلند شد و روی چوب‌ها نشسته است.

- بَنگ ایزنه سَرِ چو

bong izane sare ču

برگردان: و بر روی چوب‌ها صدا می‌کند.

- هی دو، هی دو، بنگشتکم سرِ دار

hei dowā, hei dowā, bengeštakom sare dār

برگردان: ای دوغ، ای دوغ! گنجشکم بالای درخت است.

- بُنگ ایزنه کره وار

bong izane kareye vār

برگردان: صدا می‌زند کره مانده در یورد.<sup>۱۱</sup>

- هی دو، هی دو، بنگشتکم سرِ برد

hei dowā, hei dowā, bengeštakom sare bard

برگردان: ای دوغ، ای دوغ! گنجشکم روی سنگ نشسته است.

- بُنگ ایزنه کره زرد

bong izane kareye zard

برگردان: صدا می‌زند کره زرد (کره گاو زرد رنگ است).

هرگاه کمی دیر می‌شد، مادر ایلی با آهنگ تندتر و جنبش‌افزاتر برای جبران

عقب‌ماندگی، خطاب به خودش، اما با کنایه به دوغ نهیب می‌زد:

- هی دو چته و داری؟

hei dowā, čete va dāri

برگردان: ای دوغ چه مشکلی داری که هنوز ماست هستی و به شیر تبدیل نشده‌ای؟

- مه کینو نداری؟

mah keibenu nadāri

برگردان: مگر کدبانو نداری؟

- مه کینو ته مار زه؟

mah keibenu ta mār zah

برگردان: مگر کدبانویت را مار زده است؟

- سر بُرگش ملار زه؟

sare borgaleš malār zah

برگردان: مگر بالای ابرویش را ملار زده است؟

با بررسی نمونه اشعار می‌بینیم که:



۱. مادر ایلی هنگامی که سیاهی شب رخت برمی‌بندد و سپیده‌دم می‌شود، دیگر خواب را بر خود حرام می‌کند و آماده کار و فعالیت می‌شود. او و گنجشکان هم‌سرایی می‌کنند و رقابتی معنادار دارند، زیرا آنان از همه سحرخیزترند. مادر ایلی ترانه کار می‌خواند و گنجشک ترانه شکرگزاری به درگاه خداوند سبحان.

۲. بنگشتک: «گنجشکک: به حالت تمسخر به کسی گفته می‌شود که برای مثال حرفی گنده‌تر از هیکلش یا دهانش می‌زند» (طاهری بویراحمدی، ۱۳۸۳: ۳۷)، اما چون زن ایلی خود را هم‌نوا و همراه گنجشک سحرخیز می‌داند و با او در سحرگاهان هم‌صدا می‌شود، «بنگشتک» معنی تحیب می‌دهد: «هی دو هی دو، بنگشتکم سَرِ چو».

### ۳-۱-۴-۳. اشعار به چرا بردن بره‌ها

از آنجا که در مناطق عشایری شغل بیشتر مردم دامداری است و پرورش دام نقش تعیین‌کننده‌ای در معیشت آنان دارد، لذا برای اینکه بهترین و فربه‌ترین گوسفندان را داشته باشند از ذوق و استعداد خودشان برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنند. زنان عشایری هنگامی که بره‌های خود را به چرا می‌برند برای اینکه از نظر روانی نوعی تمرکز به بره‌ها بدهند و نیز برای خود سرگرمی ایجاد کنند، با بره‌هایشان حرف می‌زنند، درد دل می‌کنند، آن‌ها را به حرکت و پویایی دعوت می‌کنند و به آن‌ها نوید می‌دهند که علف فراوان است و تنها به «یا علی» نیاز است، و شروع به خواندن شعر می‌کنند:

هَی بَرِه وَرِی مَال رَه کَوگَ وَ سَرِ چَال رَه

Hay bara vari māl ra/ kowga va sare čāl ra

برگردان: های بره بلند شو که ایل حرکت کرده و بک‌ها همه از آشیانه رفته‌اند.

هَی بَرِه وَرِی هَوایَه سَر گُمب کَرکَوایَه

Hay bara vari havāya / sar gombe karkavāyah

برگردان: های بره بلند شو که روز شد و گل «کَرکوا» شکوفه زده و آماده خوردن شده است.

هَی بَرِه بَرِه، هَویزَه دُمبَت پَرِ تَویزَه

Hay bara bara hawiza/ dombat pore taviza

برگردان: های برّه، های برّه هویزه دمبهات پر تا پر ظرف «تویزه» است.<sup>۱۲</sup>

هَمی برّه که رَه وَ بهبھون دُمبھش نَه رَه چَندَه بهون

Hay bara ke ra va behbohun/ dombaša na za čanda behun

برگردان: هی بره که رفته به بهبهان برای چرا، دمبهاش به اندازه چند سیه‌چادر شده است.

با نگاهی به مضمون اشعار می‌بینیم که در این اشعار- که سرایندگان آن زنان ایلی هستند- وزن و فن شعر رعایت نشده است. از آنجا که عشایر دام خود را «دولت»، یعنی خوشبختی و تمام زندگی‌شان می‌دانستند، با آن‌ها حرف می‌زدند و درد دل می‌کردند و آن‌ها را به تکاپو وامی‌داشتند و این سخنان در قالب شعر بود.

### نتیجه‌گیری

ادبیات شفاهی کهگیلویه و بویراحمد پیشینه‌ای بس غنی به بلندای تاریخ آن سرزمین دارد. از آنجا که مردم این استان قبل از ایجاد شهرها و زندگی شهری، مردمی دامدار و کشاورز بودند، خود مولد و کارگر بوده‌اند. آنان برای تمام فصول سال، کاری متناسب با آن فصل داشتند. در زندگی عشایری بیکاری واژه‌ای تعریف نشده است.

در این پژوهش نشان داده شد که مردم روستایی و ایلیاتی این استان در پایان بهار نشاکاری برنج را انجام می‌دادند و پس از آن جو و گندمی را که در فصل پاییز کاشته بودند، درو می‌کردند. اوایل پاییز موقع برداشت بلوط بود. غذای اصلی عشایر، یعنی کلگ از بلوط درست می‌شد. در خلال همه ماه‌ها و فصل‌ها، زن عشایری باید شیر می‌دوشید و از آن محصول لبنی درست می‌کرد و دوغ می‌زد، چنانچه زندگی عشایری آمیخته با کار بود.

عشایر با ذوق و استعداد هنری، برای انجام هر کاری شعری مخصوص و متناسب با همان کار می‌سرودند تا هم سبب سرگرمی‌شان، هم رغبت و انگیزه‌ای برای تسریع در انجام کار شود. از آنجا که عمر کتابت در این استان زیاد نیست، این اشعار سینه‌به‌سینه

از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شدند. در این مقاله با اشاره به برخی از مهم‌ترین این اشعار سعی شد تا تأثیر آن‌ها بر زندگی مردم عشایر این منطقه بررسی و واکاوی شود و سرانجام نشان داده شد که این اشعار با فلسفه و دلیل متقن و روشن سروده شده‌اند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. سیرکو یا سرکو معادل هاون فارسی است، ولی جنس آن از چوب است.
۲. ختنه‌کنان: جشن بریدن سر غلاف نره‌کودکان (دهخدا، ذیل «ختنه‌کنان»). در این منطقه به همین نام مشهور رایج است.
۳. کوه دنا بلندترین قله رشته‌کوه زاگرس که در یاسوج واقع است.
۴. چشمه میشی چشمه‌ای است با آب خنک و روان در فرودست قله دنا.
۵. کوه خامی در شهرستان گچساران واقع است و در لهجه لری «خومی» نام دارد.
۶. کوه نور یا نیز در شهرستان کهگیلویه واقع است.
۷. خاری یکی از گیاهان معطر استان است که آن را همراه ماست، دوغ و دیگر غذاها مصرف می‌کنند.
۸. در میان تمام عشایر رسم است که دوشیدن شیر بر عهده زنان باشد.
۹. الاکلنگ: نوعی وسیله بازی شامل قطعه‌ای چوب یا آهن ضخیم و بلند، مانند الوار که از وسط بر تکیه‌گاهی قرار دارد و شکل اهرم پیدا می‌کند. بچه‌ها بر دو سر آن می‌نشینند و با فشار دادن پا بالا و پایین می‌روند (انوری، ۱۳۸۱: ۵۲۴).
۱۰. ملار سه پایه چوبی است که از سه چوب بلند ۵/۱ متری درست می‌شود. یک سر چوب‌ها را به هم می‌بندند و سر دیگر چوب‌ها را به صورت مثلثی روی زمین می‌گذارند و مشک را با طنابی از بالای آن وصل می‌کنند (طاهری بویر احمدی، ۱۳۸۸: ۱۳۱).
۱۱. یورد محل اسکان عشایر کوچ‌رو است که آنجا چادر به پا می‌کنند و تا هنگام کوچ در آن محل اقامت دارند. در گویش محلی آن را وُرد می‌گویند (طاهری بویر احمدی، ۱۳۸۳: ۲۱۱).
۱۲. این شعر انگیزشی است. بره را تهییج به چرای بیشتر می‌کند تا دنبه آن لبریز ظرف تویزه گردد. تویزه سبدی است که از درختچه‌ای به نام «جرگ» یا شاخه‌های نازک بید بافته می‌شد که برای نگهداری نان کاربرد داشت (طاهرزاد و بیناپور، ۱۳۹۳).

## منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- بیناپور، محمد (۱۳۹۳/۱۱/۱۰). مصاحبه با مؤلف. یاسوج: کتابخانه امام علی (ع).
- جاودان، بهرام (۱۳۹۰). *جایگاه موسیقی سنتی در استان کهگیلویه و بویراحمد*. یاسوج: اداره پژوهش‌های صدا و سیمای مرکز یاسوج.
- جاودان خرد، آفی. مصاحبه با مؤلف. یاسوج: ۱۳۹۳/۱/۶.
- جبارنژاد، عباس (۱۳۷۶). *ایل احساس*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. یزد: دانشگاه یزد.
- حسینی، سعید (۱۳۸۱). *بخشی از شعر و موسیقی و ادبیات شفاهی استان کهگیلویه و بویراحمد*. یاسوج: فاطمیه.
- داوری، فریدون (۱۳۸۲). *یک صد سال شعر و شاعری استان کهگیلویه و بویراحمد*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد واحد نجف‌آباد.
- ذوالفقاری، حسن و لیلا احمدی کمربشتی (۱۳۸۸). «گونه شناسی بومی سروده‌های ایران». *ادب پژوهی*. ش ۷ و ۸. صص ۱۴۴-۱۶۸.
- سایت استانداری استان کهگیلویه و بویر احمد: [www.ostan-kb.ir](http://www.ostan-kb.ir)
- طاهری بویراحمدی، عطا (۱۳۸۸). *کوچ تجربه نیم‌قرن زندگی در کهگیلویه و بویراحمد*. تهران: سخن.
- طاهری بویراحمدی، سیمین (۱۳۸۳). *فرهنگ عامیانه مردم منطقه کهگیلویه و بویراحمد*. تهران: ساورز.
- طاهر نژاد، عبدالرحیم (۱۳۹۳/۱۱/۱۰). مصاحبه با مؤلف. یاسوج: کتابخانه امام علی (ع).
- غفاری، یعقوب (۱۳۸۹). *مراسم عروسی و دگرگونی‌های آن در کوهگیلویه و بویراحمد*. اصفهان: نقش مانا.
- *مجموعه مقالات همایش ملی ادب محلی و محلی‌سرایان ایران زمین* (۱۳۹۰). یاسوج: دانشگاه آزاد اسلامی واحد یاسوج.

اشعار کار در کهگیلویه و بویراحمد \_\_\_\_\_ سید محمدباقر کمال‌الدینی و همکار

- مجیدی کرایبی، نورمحمد (۱۳۸۱). *مردم و سرزمین‌های کهگیلویه و بویراحمد*. تهران: بازتاب اندیشه.

- موسویان، شاهرخ و عباس (۱۳۸۵). «پژوهشی اجتماعی در شعر لری». *کاوش‌نامه زبان فارسی*. ش ۱۳. صص ۱۴۹-۱۷۸.

- هادی‌پور، نصیر (۱۳۹۲). *درآمدی بر تاریخ کهگیلویه*. تهران: زیتون سبز.

Archive of SID